



از آقای مترجم تا آقای خاص

اندی میتن

مترجم: نوید صراف

حضور بارسلونا در ورزشگاه سن مامس در شهر

باسک جهت تقابل با اتلتیک بلبائو همواره حواشی خاص خود را داشته. معروف‌ترین آنها به شورش «دیه‌گو آرماندو مارادونا» پس از شکست یک بر صفر بلوگرانا و ضربه خشنناک و سنگینش به «آندونی گویکوتکسا» - قصاب بلبائو- برمی گردد تا مشخص شود «جنجال» بخشی از تقابل دو تیم در ایالت باسک و ورزشگاه سن مامس است.

بارسلونا در فصل ۹۷-۱۹۹۶ با هدایت «بابی رابسون» سرمربی جدیدش پایه باسک گذاشت تا برابر تیم تحت هدایت «لوئیس فرانانس» به میدان برود؛ سرمربی فرانسوی و مشهوری که اولین مربی بومی پاری سن ژرمن بود و با این تیم جام معتبر اروپایی کسب کرد تا نشان دهد از کیفیت فنی بسیار خوبی برخوردار است.

فرناندس در آن شب کنار تیمکت آرام و قرار نداشت و بارسا با نتیجه ۲ بر یک مغلوب میزبان خود شد. در شب شلوغ سن مامس اما رابسون خود را درگیر جنجال‌های میدان و کنار خط نکرد؛ هرچند دستیار ناشناسش آن زمان به تقابل بافرناندس در نبرد تیمکت‌ها پرداخت. هواداران میزبان از شجاعت دستیار جوان و ناشناس در برابر سرمربی مقتدر خود در سن مامس تعجب کرده بودند.

«ژوزه مورینیو» که آن زمان یک مربی گمنام و ۳۳ ساله بود، کنار خط تمام‌قد ایستاد. فرناندس خشمگین شروع به هل دادن مورینیو کرد و برای فردی که تا آن زمان حتی نامش را هم نشنیده بود، هیچ احترامی قائل نبود. او شگفت‌زده به ژوزه نگاه می کرد چراکه انتظارش را نداشت کسی مقابل او بایستد. نکته جالب اینجا بود که نگاه و حرکات فرناندس به هیچ عنوان برای مورینیو شرایط را سخت نکرد. به همین دلیل است که بسیاری معتقدند ژوزه پیش از رساندن پورتو به قهرمانی در لیگ قهرمانان اروپا، پیش از تبدیل شدن به «آقای خاص»، پیش از رساندن نخستین تیم ایتالیایی به سه گانه و پیش از هدایت رئال مادرید و منچستریونایتد، مقداری خشم و تندی درون خود داشته. این تند خویی همیشگی در حقیقت سوخت مورد نیاز مورینیو برای رسیدن به موفقیت بوده؛ سوختی که آن را در سن مامس روی فرناندس ریخت و سرمربی حریف را آتش زد.

مورینیو تابستان سال ۱۹۹۶ همراه رابسون به کاتالانیا آمد؛ آن هم در حالی که سابقه چهار سال همکاری با مرد انگلیسی را در تیم‌های اسپورتینگ و پورتو در کارنامه‌اش می دید. در نیوکمپ «یوهان کریوف» سرمربی افسانه‌ای هلندی، پس از کسب نخستین قهرمانی تیم در لیگ قهرمانان اروپا و چهار قهرمانی پیاپی در لالیگا، حکم بر کناری را مقابل چشمانش دیده بود و از این رو بسیاری از منتقدان حتی پیش از تماشای روند کاری رابسون، در انتظار ناکامی اش نشستند. بابی خوش اقبال بود که در آن زمان نمی توانست زبان کاتالان نشینان را متوجه شود!

در

عوض اما مورینیو

با این زبان آشنایی داشت؛ او

که اهل ستوبال پرتغال بود تصمیم گرفت زبان

اسپانیایی خود را تقویت کند. ژوزه از فهم اسپانیایی احساس نارضایتی می کرد اما به یادگیری کاتالونایی پرداخت. «جوژپ نونز» مدیرعامل وقت بارسا همواره مورینیو را یک مترجم خطاب می کرد؛ لقبی که در رسانه‌های کاتالان هم علی رغم نقش او در کادرفنی، تداوم یافت. مسئولان رده بالای آبی اناری‌ها خواهان استخدام رابسون پس از موفقیتش در پورتو بودند ولی برای دستیاری او، «خوزه رامون الکسانکو» یکی از اسطوره‌های باشگاه که سال ۱۹۹۳ بازنشسته شده بود را در نظر داشتند. بابی از الکسانکو استقبال کرد اما در عین حال به دستیار گمنام خود که با او سابقه چهار سال همکاری داشت هم وفادار ماند. یکی از اعضای باشگاه بارسا که سابقه کار با ژوز «رابسون و مورینیو» را داشت درباره آن شرایط می گوید: «ژوزه به عنوان یک مترجم به کاتالونیا آمد اما همه می دانستند دستیار سرمربی هم هست. این دو نقش با هم ناسازگار به نظر می رسیدند و این مسأله پس از دو یا سه جلسه کنفرانس خبری مشخص شد. مورینیو در کنار ترجمه نظرات رابسون، صحبت‌های خود را هم اضافه می کرد. در برابر همه‌ها به دفاع از رابسون می پرداخت و حتی از درگیری با خبرنگاران نمی هراسید. ما مجبور بودیم او را از ترجمه صحبت‌های رابسون منع کنیم.»

«سانتی خیمنز» خبرنگار باتجربه نشریه «AS» درباره آن اتفاق می گوید: «مورینیو در دیداری در پیش فصل در کشور هلند، در نخستین کنفرانس خبری رابسون به عنوان مترجم حضور یافت. خیلی زود مشخص شد او نمی تواند تنها به ترجمه اکتفا کند زیرا خودش نظرات قوی تاکتیکی دارد! برخی خبرنگاران می توانستند انگلیسی صحبت کنند و متوجه می شدند که ژوزه از صحبت‌های رابسون تنها بخشی را برای ترجمه انتخاب می کند! مورینیو اما علی رغم عدم همراهی رابسون در کنفرانس‌ها، مترجم او در رختکن ماند.»

بابی در سال ۱۹۹۲ هنگامی که هدایت اسپورتینگ را برعهده داشت، ژوزه را به دلیل مهارت‌های زبان شناسی اش انتخاب کرد و «سوزا سینترا» رئیس وقت باشگاه نیز به تصمیم سرمربی خارجی خود مورد حمایت قرار داد. رابسون درباره شرایط آن دوران گفت: «ژوزه جوان محترمی بود. یکی از افرادی که نامش برای هدایت تیم پس از من مطرح می شد. او زبان انگلیسی را به خوبی می فهمید و اطلاعات فوتبالی بالایی هم داشت. شاید جالب باشد که بداند ژوزه سگی به نام گولیت نیز داشت. او یک معلم مدرسه بود اما با فوتبال می خوابید و بیدار می شد. پدرش فلیکس مورینیو در جوانی

سنگربان تیم ویتوریا ستوبال بود و پس از بازنشستگی به مدیریت این باشگاه رسید.»

رابسون صحبت‌هایش را اینگونه ادامه می دهد: «ژوزه برای من یک دستیار فوق العاده بود. او همواره پشت من می ایستاد و از من حمایت و مراقبت می کرد. در هر سه باشگاهی که با هم بودیم، او رابطه خوبی با بازیکنان برقرار کرد. من هرگاه به کمک او نیاز داشتم، او آماده بود؛ حتی با اینکه گاهی این مسأله او را به خطر می انداخت.»

در اسپورتینگ به دلیل حضور «مانوئل فرناندس» در کنار رابسون، مورینیو تنها یک مترجم بود. رابسون در این باره می گوید: «گرچه وظایف ترجمه را برعهده داشت اما بعضاً حامل اخبار بد بود و به من می گفت که بازیکنان درباره ام چه می گویند.»

شرایط برای بابی علی رغم صدرنشینی در لیگ پرتغال دشوار پیش می رفت. پس از شکست خارج از خانه برابر سالزبورگ در جام یوفا سال ۱۹۹۳، رئیس باشگاه هنگام بازگشت در هواپیما با بازیکنان، برخی از هواداران و مدیران شروع به صحبت کرد. رابسون از مورینیو خواست تا صحبت‌های رئیس را ترجمه کند و ژوزه برای او توضیح داد که رئیس باشگاه می گوید که این دیداریک فاجعه و نمایش ضعیف از سوی اسپورتینگ بوده و به محض بازگشت به لیسبون با رابسون صحبت خواهد کرد!

بابی تا آن زمان از هدایت هیچ تیمی اخراج نشده بود اما به محض بازگشت کاروان به پرتغال، حکم اخراج را روی میزش دید؛ حکمی که باز هم به ژوزه روی بی رحم فوتبال را نشان داد. حکمی که با آن غریبه به حساب نمی آمد؛ زمانی که تنها ۱۰ سال داشت، حکم اخراج پدرش در روز کریسمس را تجربه کرده بود!

رابسون در یک چشم به هم زدن و در ژانویه ۱۹۹۴ با پیشنهاد پورتو مواجه شد. مورینیو با اشتیاقی بالا از شرایط پورتو برای رابسون صحبت و بابی را برای پذیرش پیشنهاد این تیم ترغیب کرد؛ کاری که در آن تخصص داشت. مورینیو در زمان حضورش در اسپورتینگ، تمام بازی‌های رقیبان تیم را تماشا می کرد و به همین جهت بود که به محض مطرح شدن پیشنهاد پورتو، چشمانش برق زد. رابسون در سال ۲۰۰۵ در مصاحبه‌ای در این خصوص گفت: «ژوزه با یک پرونده بازمی گشت و

کارش در

کلاس جهانی بود. او در اوایل ۳۰ سالگی قرار

داشت و با اینکه هرگز بازیکن فوتبال سطح اولی نبود و یا تجربه مربیگری در کارنامه‌اش نمی دید اما برای من گزارش‌هایی فراهم می کرد که بسیار خوب بودند. من خیلی زود متوجه کیفیت بالای او شدم.»

مورینیو با استعدادیابی و آنالیز حریفان آشنایی داشت چرا که در ۱۴ سالگی نیز همین کار را برای پدرش انجام می داد. البته پدرش در ۱۵ سالگی به او گفته بود هرگز در فوتبال موفق نخواهد شد اما ژوزه خلاف نظر پدرش را به اثبات رساند و ضمن بازی در لیگ دوم پرتغال، به یک مربی بزرگ تبدیل شد. البته در ۲۳ سالگی به عدم بهره‌مندی از کیفیت لازم جهت تبدیل به یک بازیکن بزرگ پی برد و به سرعت در کلاس‌های مربیگری شرکت کرد. او در کلاس‌های اتحادیه فوتبال اسکاتلند حضور یافت و زیر نظر «اندی راکسبورگ» تعلیم دید؛ سرمربی اسکاتلندی و نامداری که در نظم تمرینات و شیوه‌های برگزاری جلسات تمرین، روی مرد پرتغالی تأثیر شگفتی برجای گذاشت. زمانی که بابی و ژوزه به پورتو کوچ کردند، «ویتور بالیا» به عنوان سنگربان تیم ایفای نقش می کرد؛ سنگربانی که بعدها با آنها راهی بارسلونا شد. بالیا درباره مورینیو می گوید: «من برای مدتی طولانی او را می شناسم، ژوزه از روش خاص خود در سازماندهی بازیکنانش بهره می برد و از اینکه آنها خواهان چه شکلی از بازی هستند آگاهی دارد.»

رابسون و مورینیو در پورتو خارج از زمین با مشکلات عجیب و حساب نشده‌ای مواجه شدند که یکی از آنها مرگ «روی فلیپیه» -هافبک ۲۶ ساله و تأثیرگذار تیم- در یک سانحه رانندگی بود. در زمین بازی اما شرایط برای شان خوب پیش می رفت، به طوری که آنها در راهیابی به نیمه‌نهایی لیگ قهرمانان اروپا سال ۱۹۹۴ سختی چندانی نکشیدند تا برابر بارسلونای کریوف به میدان بروند. بلوگران در آن جدال کار را با پیروزی ۳ بر صفر در خانه یکسره کرد اما رابسون در همان زمان زیر نظر مسئولان بلوگران قرار گرفت.

بررسی‌ها و پیگیری‌های آبی‌اناری‌ها پس از دو سال به پیشنهاد همکاری در سال ۱۹۹۶ ختم شد و رابسون پس از مشاوره با ژوزه، این پیشنهاد را پذیرفت. مورینیو درباره